

قایق مغروق بر کرانه خشکی

گابریل گارسیا مارکز Gabriel Garcia Marquez

Shipwrecked on Dry Land

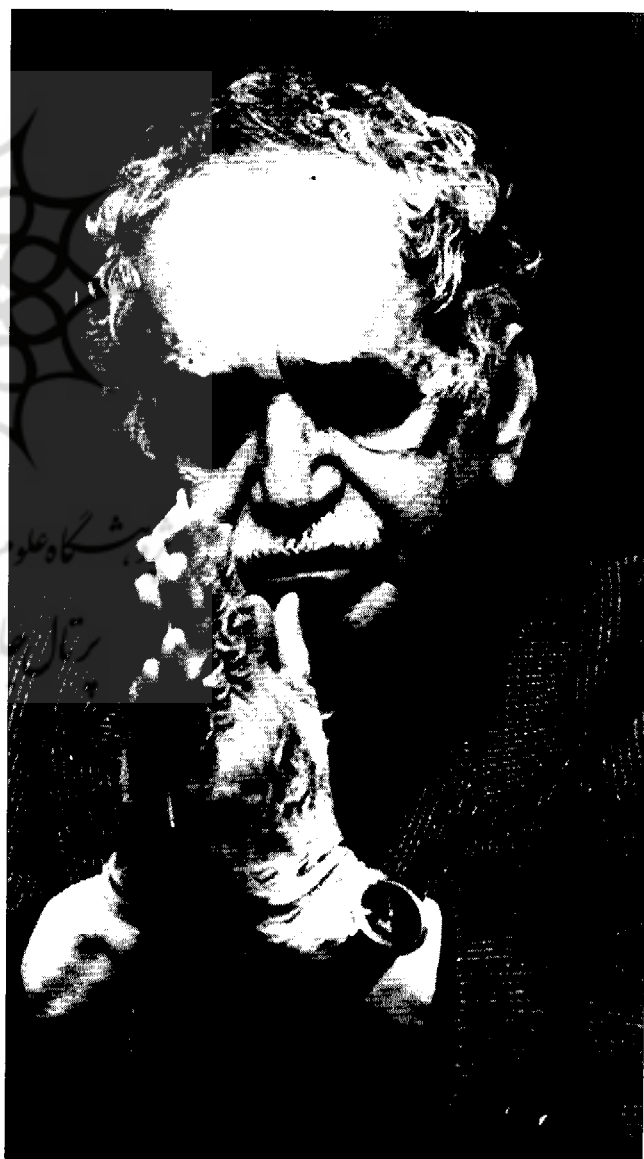
بعد از ظهر جمعه، هنگامی که خوان میگوئل گونزالس Juan Miguel Gonzalez به مدرسه رفت تا پسرش الیان Elian را برای تعطیلات آخر هفته با خود ببرد، به او گفتند که الیزابت پروتونوس Elizabet Brotons همسر سابقش و مادر بچه، او را

دریچه

قبل از ظهر با خود برده و هنوز برنگردانده است. این برای خوان غیرعادی نبود. از دو سال قبل که او و الیزابت به معقول ترین شکل ممکن از هم جدا شده بودند، بچه با پدرش زندگی می کرد و البته روزهای معینی را هم به خانه مادرش می رفت. اما در خانه الیزابت در تمام طول تعطیلات و حتی دوشنبه هم قفل ماند و این باعث شد که خوان میگوئل شروع به پرس و جو کند. اخباری که به دست آورد هرچند خوشایند نبود، متفاوت از رویدادهای معمول در شهری مانند کاردناس Cardenas، محسوب نمی شد: مادر الیان او را به میامی امریکا برده بود. با دوازده نفر دیگر و در قایقی آلومینیومی که پنج و نیم متر درازا داشت و سواهی نداشتن تجهیزات کامل ایمنی، از نعمت یک موتور به معنی واقعی درب و داغان هم بهره می برد.

نوامبر ۱۹۹۹ بود. چهار ماه بعد، خوان میگوئل صراحتاً به من گفت: «زندگی من در آن روز به آخر خود رسیده» بعد از قضیه طلاق، او و الیزابت، رابطه خود را حفظ کرده بودند. رابطه ای که صمیمانه ولی از جهاتی غیرعادی بود. زندگی خود را در زیر یک سقف ادامه دادند و در بستری مشترک رؤیاهای شان را با هم تقسیم کردند. همچون عشاق و به امید تولد کودکی که هیچگاه در دوران زندگی رسمی خود، نتوانسته بودند صاحب شوند. ظاهراً عملی غیرممکن می نمود. الیزابت باردار می شد اما هر بار در چهار ماه اول بارداری، بچه را سقط می کرد. بالاخره بعد از هفت بار سقط، آن چه آرزوی آن ها بود به وقوع پیوست و بچه بدنی آمد. تصمیم گرفتند که نامی منحصر به فرد برایش برگزینند: الیان. ترکیبی از سه حرف اول نام الیزابت و دو حرف آخر نام خوان.

الیزابت هنگامی که به همراه فرزندش کوبا را به قصد میامی ترک کرد، بیست و هشت سال داشت. سرپیشخدمتی دوست داشتنی و درعین حال وظیفه شناس در هتلی در وارادرو Varadero بود. پدرش ادعا می کند که از چهارده سالگی با خوان میگوئل گونزالز، رابطه عاشقانه داشته است. اما خوان میگوئل، صندوقدار



آرام و موقر هتل در آن زمان، پاسخ می‌دهد که روابطشان تنها مثل یک برادر و خواهر بوده است. بعد از جدایی رسمی، الیزابت و خوان زندگی مشترک را به همراه پسرشان در کاردناس - جایی که تمام بازیگران این نمایش در آنجا متولد شده‌اند، ادامه دادند تا زمانی که الیزابت عاشق لازارو رافائل مورنو Lazaro Rafael Moreno، همسایه خشن و با ابهت‌شان شد. بدنبال این، خوان میگوئل هم با نلسی کارمتا Nelsy Carmeta ازدواج کرد و صاحب یک پسر شد که در زمان وقوع ماجرا شش ماهه بود.

خوان میگوئل مجبور نبود برای یافتن لیان وقت زیادی صرف کند چون چنان‌که یکی از آشنایانم همیشه می‌گفت در نواحی کارائیب همه کس همه‌چیز را، حتی چیزهایی را که هنوز اتفاق نیفتاده، می‌داند. همه می‌دانستند که رهبر گروه و طراح مسئله لازارو مورنو بوده و برای تدارک مقدمات کار یکی دو سفر پنهانی هم به ایالات متحده داشته است. ملاقات‌ها و نفوذ پنهانی او نه تنها الیزابت و فرزندش، بلکه برادر کوچک‌ترش، پدر هفتاد ساله‌اش و حتی مادرش را که دوره نقاهت بعد از سکته قلبی را طی می‌کرده، ترغیب به رفتن کرده است. در واقع همراهم لازارو در این ماجراجویی، کل خانواده‌اش بوده‌اند. در آخرین دقایق سه نفر دیگر هم به آن‌ها اضافه شده‌اند و دلیل آن هم پرداخت نفری هزار دلار از جانب هرکدام بوده است. آریانا هورتای Arianne Horta بیست و دو ساله، دختر پانزده ساله‌اش، استفانی Esthefany و نیوالدو ولادیمیر فرناندز Nivaldo Madimir Fernandez، شوهر یکی از دوست‌های دخترش.

خنده‌ناپذیرترین فرمول برای ورود به ایالات متحده به‌عنوان مهاجر آن است که در آب‌های مرزی قایقات دچار حادثه شود. برای این هدف کاردناس نقطه شروع خوبی است. نزدیک فلوریداست و خلیج آن سرتاسر با پوشش‌های مانگرو مستور شده است. علاوه بر این، هنر طبیعت در به‌وجود آوردن فرورفتگی‌های مناسب برای ماهیگیری در همسایگی مرداب زاپاتا و خلیج دل‌سورو Del Tesoro شرایط را برای مخفی شدن قایق‌های قاچاق فراهم کرده است، به‌خصوص لوله‌های عظیمی که سرتاسر منطقه برای سیستم آبیاری مزارع مرکبات کشیده‌اند. مردم می‌گفتند، مورنو می‌بایست حداقل دوپست دلار به اضافه ۸۰۰ پزوی کوبا خرج موتور و بدنه قایق کرده باشد. اما قایقی که از کار در آورده بود، بیشتر به قایق‌های نجات شبیه بود. بدون سقف و بدون جایی که کسی بتواند بنشیند. سه لاستیک ماشین، کف قایق بود که چهارده نفر باید روی آن می‌نشستند. اتفاقی وجود نداشت. قبل از سفر بیشتر مسافرها گراوینول Gravinol تزریق کردند که از عوارض دریازدگی درمان باشند.

ظاهراً گروه، بیستم نوامبر سفر را آغاز کرده است. منتهی با خراب شدن موتور مجبور به توقف و بعد تغییر مسیر شده است. تا دو روز خود را مخفی کرده‌اند و به انتظار درست شدن موتور نشستند، درحالی که در این مدت خوان میگوئل تصور می‌کرده در میامی هستند. این پیشامد اضطرابی سبب شد آریانا هورتا دریابد که ریسک سفر برای جان دخترش بالاست و تصمیم گرفت که قایق را با او ترک کند تا بلکه روش ایمن‌تری برای ادامه سفرش بیابد. گفته می‌شود که لیان

نیز از خطر آگاه بوده است و با جیغ و فریاد اصرار داشته که بازگردند. بالاخره در بیست و دوم، حرکت خود را در دریایی آرام ولی با موتوری خراب دوباره آغاز کرده‌اند. گزارشی که خبرگزاری فلوریدا از نجات‌یافتگان انتشار داد و عیناً از طریق تلفن به آگاهی بستگان آن‌ها در کاردناس رسانیده شد، جزئیات ترس‌آوری در خود داشت. براساس آن چه منتشر شد، در نیمه شب بیست و دوم، موتور را که دیگر از تعمیر آن ناامید شده بودند، برای سبک شدن قایق از آن جدا کرده و به دریا انداخته‌اند. این کار سبب شده که قایق از تعادل خارج شده، سرنگون گردد. همه مسافران به دریا افتاده‌اند. علاوه‌براین واژگون شدن قایق سبب شده است که اتصال میان بخش‌های لجم شده بدنه آلومینیومی گسسته شود و قایق به زیر آب فرو رود.

هوا به نهایت تاریک و محیط جهنمی از ترس بوده است. سالخورده‌ها که نمی‌توانستند شنا کنند فوراً غرق شده‌اند. گراوینول با اثر خواب‌آور و کرخ‌کننده خود، بر فعالیت‌های حیاتی آن‌ها تأثیری مخرب داشته است. آریانا و نیوالدو به یکی از لاستیک‌های ماشین چنگ زده‌اند. لیان و مادرش لاستیک دیگری را گرفته‌اند. کسی نمی‌داند لاستیک سوم چه شده است. لیان شنا بلد بوده اما الیزابت بلد نبوده و به همین دلیل به‌شدت دچار ترس و اضطراب شده است. بعدها لیان در تماس تلفنی به پدرش گفت: «من دیدم که مامان توی دریا افتاد!» چیزی که در این میان واقعی ولی قدری عجیب بود آن‌که الیزابت تمرکز و قوای ذهنی خود را تا آن حد حفظ کرده بود که پیش از غرق شدن، یک بطری آب شیرین توی بغل بچه پرت کند.

خوان میگوئل نتوانست اطلاعات بیشتری از ماجرا بدست آورد، اما از قبل حس می‌کرد که فاجعه‌ای به‌وقوع خواهد پیوست. به عمویش تلفن کرد، لازارو گونزالس Lazaro Gonzalez، سال‌ها بود که در میامی زندگی می‌کرد و در مورد ورود قایق قاچاق یا غرق شدن آن توضیح خواست اما پاسخی دریافت نکرد. نهایت در سپیده دم بیست و پنجم نوامبر، ابهام تا حدی به وضوح گرایید. جسد پیرزن در مناطق ساحلی ماهیگیری پیدا شده بود. بدنبال آن آریان و نیوالدو را زنده پیدا کردند. مدت زیادی طول نکشید که در آب‌های فورث لادرال Fort Lauderdale، پیکری که روی لاستیک ماشین از حال رفته و به شدت آفتاب سوخته شده بود، مشاهده گردید. لیان بود که آخرین بازمانده به‌شمار می‌رفت. هنگامی که خوان میگوئل از ماجرا آگاه شد، تصمیم گرفت با فرزندش تماس تلفنی بگیرد اما نمی‌دانست او را کجا پیدا کند. در بیست و پنجم نوامبر پزشکی از میامی با او تماس گرفت تا درمورد پرونده پزشکی لیان سؤالاتی بکند. چیزی که خوان میگوئل را ذوق‌زده کرد آن بود که ظاهراً لیان خودش نام او و شماره تلفن و نشانی‌اش را در کاردناس به بیمارستان داده بود.

روز بعد خوان میگوئل با لیان صحبت کرد. کودک که به دشواری ولی با صدا بی محکم صحبت می‌کرد به او گفت که غرق شدن مادرش را به چشم خودش دیده است. علاوه بر این گفت که کوله‌پشتی و لباس مدرسه‌اش را گم کرده است که البته خوان میگوئل این را به حساب شوک ناشی از حادثه گذاشت. توی تلفن به او

یافت که آن هم با انواع وقفه‌ها و مزاحمت‌های وقت و بی‌وقت همراه بود. هردو نفر در بازگشت، گفتند که در کل بیشتر از یک ربع ساعت نتوانسته‌اند با ایان تنها باشند. با تأثر شدید از مقایسه این پسر بچه هراسان و کم حرف با کودکی که پیش از این آن قدر سرزنده و باهوش دیده بودند گفتند: «این بچه آن بچه نیست!» و با لحنی نلخ و تأثرانگیز اضافه کردند: «هرطور شده باید او را نجات بدهیم!» به نظر می‌رسید که در میامی احدی به وضعیت کودک و ضربه مهلکی که در اثر حادثه و به‌خصوص تغییر شرایط زندگی و دوری از اطرافیان به ذهن او وارد شده بود، فکر نمی‌کند. در ششمین سالگرد تولد ایان، در میهمانی‌ای که ششم دسامبر در محل زندگی اجباری او در میامی برگزار شد، میزبانانش عکسی از او برداشتند که او را با کلاه خود سربازی در میان افراد مسلح و پیچیده در پرچم ایالات متحده نشان می‌داد. این ماجرا زمان کوتاهی قبل از ماجرای مشهور میشیگان روی داد که در آن یک کودک همسن و سال او هم‌کلاسی‌اش را با اسلحه کمری به قتل رسانیده بود.

در کل اگر بخواهم نتیجه‌گیری کنم، باید اعتراف کنم قایق توفان زده ایان نه آن هنگام که در دریای بیکران شناور بود، بلکه در آن زمان که در خاک ایالات متحده به خشکی نشست، درهم شکسته شد. □

گفت: «نه پسر! لباس مدرسه‌ات همین‌جاست و کوله‌پشتی‌ات را هم کنار گذاشته‌ام که برای وقتی که برگشتی آماده باشد.» بعدها پیش خود فکر کرد که امکان آن وجود دارد که ایان کوله‌پشتی دیگری در خانه مادرش داشته باشد یا این‌که کس دیگری برایش خریده باشد تا کودک زیاد روی برگشت به خانه اصرار نکند. اما اشتیاق قلبی کودک برای برگشتن به مدرسه و کلاسش چند روز بعد به وضوح خود را نشان داد. ایان در تماس تلفنی با معلم مدرسه‌اش گفت: «لطفاً مواظب میز تحریرم باشید!»

از همان تلفن اول میگوئل فهمید که در میامی گفت‌وگوی تلفنی او با فرزندش شنود می‌شود. به من گفت: «باید بدونی که اون‌ها هرچی از دست‌شون بریباد برای خراب کردن ما کوتاهی نمی‌کنن. بعضی وقتا موقعی که داشتیم حرف می‌زدیم سر بچه داد می‌زدن یا صدای کارتن تلویزیون را تا ته بلند می‌کردن یا شیرینی‌ای، آب‌نباتی چیزی توی دهن بچه می‌چیوندن که درست نتونه حرف بزنه.» واقعیت این‌که راست می‌گفت. این بازی‌های مودبانه مدتی بعد اعصاب راشل رودریگز Raquel Rodriguez و مارسلا کوین‌تانت Marcella Quintant، مادر بزرگ‌های ایان را هم در سفر فوری و سراپا اضطرابی که به میامی داشتند به هم ریخت. دیدار با ایان که قرار بود دو روز طول بکشد، به نود دقیقه کاهش



گزارشی برای خشنودی دوستان گارسیا مارکز

نگاهی به گزارش‌های داستانی گابریل گارسیا مارکز

۱۹۹۶ منتشر شده) است که مشخص نیست در حال حاضر به اتمام رسیده است یا خیر. متن اصلی به زبان اسپانیایی نگاشته شده و ادیت گروسمن Edith Grossman آن را به انگلیسی برگردانده

شماره ۲۹ مارچ ۲۰۰۰ نیویورک تایمز منتشر شده است. به نظر می‌رسد که این نوشته مقدسه‌ای بر تفکر جدید مارکز در خصوص خلق اثری در مورد گزارش یک کودک‌ربایی (نه گزارش یک آدم‌ربایی که در

داستان (مقاله، گزارش، مقاله، یادداشت و یا...) قایق غرق‌شده بر کرانه خشکی در Shipwrecked on Dry Land

در بچه